

دوستی سب سے بڑی شے ہے

امیر غفار بیگی

دوبیتی‌های سرگشتگی

امیر غفاریگی



دوبیتی‌های سرگشتگی
امیر غفاریبیگی

گرافیک، کتاب‌آرایی و طرح جلد:

امیر غفاریبیگی

۵۰ صفحه

انتشار: اینترنتی

آبان ۱۳۹۳

قیمت: رایگان

۱ سیاه

دلم آلوده‌ی درد و گناه است.
خدایا، زندگی افسوس و آه است.
چو شب‌های تهی‌دستان، پگاهم؛
سیاهست و سیاهست و سیاه است.

۳ مخمور

گنه کردم در این ویرانه دنیا
همی بودم سراسر غرق رویا
خداوندا کریمی، مهربانی؛
همی بگذر از این مخمور تنها

۲ نور امید

شبم آماج کابوس و خیالست
به قلبم آتش عشق و وصالست
الهی ذره‌ای از نور امید،
که این ذره نمودی از کمالست

۵ غبار

گهی تنها، گهی شیدا و خسته
گهی آزاد و گه، خُرد و شکسته
منم هم‌چون غباری در دل باد،
رهاوردی ز پیمانی گسسته

۴ تنهایی

من از تنها بُدن باکی ندارم،
که هر شب بوده تنهایی کارم
غریبانه در این گسترده وادی،
به تنهایی بسی ره می‌سپارم

۷ سرگشته

تو ای چشمان سیه، زیبای مغرور؛
منم سرگشته‌ای تنها و مخمور
نجاتم ده از این پیمانۀ و جام،
همی گشتم ز هجرت خُرد و رنجور

۶ یادگاری

به وقت باده‌نوشی، می‌گساری،
سرودم نغمه‌ای بهر نگاری
همان‌که با نگاه آتشینش،
نشانده بر دلم صد یادگاری

۹ خداوندا

خداوندا گنهکاری اسیرم
به سان خاک تفتان کویرم
نیازم اندکی باران رحمت
دوباره زنده گردم، جان بگیرم

۸ الهی

الهی بنده‌ای گم کرده‌ام.
سراپا غرق دریای گناهم.
نگاهی از سر رحمت، الهی!
وگر نه تا قیامت روسیاهم.

۱۱ شه

چهان پُر گشته از ظلم و تباهی
فریب و حقه و دود و سیاهی
بیا ای شه که دل‌ها بی‌قرار است
به حق خون سرخ بی‌گناهی

۱۰ به عشق تو

به عشق تو ز دنیایی گذشتم
ز امروز و ز فردایی گذشتم
از آن یاران و مهرویان بسیار،
به امیدی که بازآیی گذشتم

۱۳ سرشک

صبا! امشب ملول و بی‌قرارم
نوایی برنمی‌خیزد ز تارم
در این بی‌گانگی‌ها قطره قطره،
سرشکم را کماکان می‌شمارم

۱۲ شب‌پرست

غریب و بی‌قرار و شب‌پرستم
سکونم را به فریادی شکستم
نپرسیدی ز درد خفته‌ی من،
ولیکن من به پای تو نشستم

۱۵ نماز عاشقی

نماز عاشقی با عشق یزدان
چو گل سجاده‌ای از خاک ایران
وضو با چشمه‌ی مهر الهی
به سوی کعبه‌ی آمال و ایمان

۱۴ پر پرواز

پر پرواز من بشکست آن روز،
که دیدم در برم هجری جگرسوز
فتاد آن گه به جانم همچو عشقی؛
کماکان بی‌وصال و آتش افروز

۱۷ سراب

دلَم از فرط بی‌عشقی کبابه
دوای درد من جامی شرابه
به نزدیک نگاهت چون رسیدم...
یقین کردم این هم یک سرابه

۱۶ فرار

فرار از عشق تو امکان ندارد
دریغا؛ این عطش درمان ندارد
وصالت آخرین راه رهایی
وگرنه هجر تو پایان ندارد

۱۹ غریب

شبم تاریک و قلبم بی حیبیه
چه ام چاره؟ دلم این جا غریبه
نما روشن شب تاریک ما را،
الا ای آن که روح بی فریبه

۱۸ مجنون

سکوتم را شکستی با نگاهت
شدم مجنون چشمان سیاهت
چنان از عشق تو سرگشته گشتم،
شستم هر شبانگهان به راحت

۲۱ چو من

زهی از دست تو پشتم خمیده
چو من دلداده‌ای هیچکس ندیده
به راحت می‌نشینم تا بیایی،
جمالت بنگرم از کنج دیده

۲۰ غروب

غروب عاشقان مشتی غباره
دوای بیدلان چشمی خماره
به سر امشب هوایی تازه دارم،
گمونم دل شده عاشق دوباره

۲۲ هیچستان

سحر از دست تو می درکشیدم
ز بی خوابی به هیچستان دویدم
به ناگه در میان آن غریبی،
شمایی از رخ ماهت بدیدم

۲۶

دوبیتی‌های
سرگشتگی

۲۳ لبخند

دلا! قلبم به قلبت خورده پیوند
دلم را چشم مستت کرده دریند
نجاتم ده از این وادی نگارم،
به لبخند و به لبخند و به لبخند

۲۷

دوبیتی‌های
سرگشتگی

۲۴ نغمه

خوشا عشق و خوشا یار و خوشا می؛
خوشا وقتی به رازم برده‌ای پی
خوشا از عاشقی گفتن دمادم،
شنیدن نغمه‌ی دل را خوش از نی

۲۵ ساقی

نوایی و شرابی و سبویی
خرامان ساقی سیمینه‌رویی
نوای مطرب و گیسوی ساقی؛
به غیر از این بگو، دیگر چه جویی؟

۲۷ اسارت

شوی با من؛ دلم هجران نیابد
اسارت گوشه‌ی زندان نیابد
چنان تیری بدین قلبم نشاندی،
که دردش تا ابد درمان نیابد

۲۶ خودرایی

شکستم چینی تنهایی ام را
سرودم نغمه‌ی شیدایی ام را
به کنج خلوتی عزلت گزیدم،
نوشتم علت خودرایی ام را

۲۹ غروب شقایق

شکوه عشق عاشق را ندیدی
طلوع صبح صادق را ندیدی
شکست بی صدای یک جوانه،
غروب یک شقایق را ندیدی

۲۸ حیاتی تازه

بیا روزی از این جا پر بگیریم
وضو را با می و آذر بگیریم
رها گردیم از این دنیای فانی،
حیاتی تازه را از سر بگیریم

۳۱ مجنون سرشت

دلا! من عاشقی مجنون سرشتم
بیا! اسم تو را بر دل نوشتم
کنارم گر که باشی ای نگارم...
به وقت دیدنت کنج بهشتم

۳۰ پروانه

شبی از عشق تو دیوانه بودم
ندیدم چاره‌ای، در خانه بودم
به‌سوی میکده گشتم روانه،
سحرگاهان، همی پروانه بودم

۳۲ تمام جام می

شنیدستم که از من دل بریدی
برفتی زیر پایت را ندیدی
شبانہ، بی صدا و توی خلوت،
تمام جام می را سر کشیدی

۳۶

دوبیتی‌های
سرگشتگی

۳۳ شب‌ها

خدا از دل شب‌های تاریک
به سوی گلشنی پرگل دویدم
ولی از دلبرم جز بی‌وفایی،
ندیدم من، ندیدم من، ندیدم

۳۷

دوبیتی‌های
سرگشتگی

۳۴ بیا، بخوان...

بیا ای آن که او را می پرستی،
به صد جان و به صد عشق و به مستی؛
بخوان با چه چه مرغان عاشق،
بنوش از باده‌ی جاوید هستی

۳۸

دوبیتی‌های
سرگشتگی

۳۵ خستگی

دلم حال و هوای خانه دارد
به قلم خستگی کاشانه دارد
بروز خستگی در چهره‌ی من...
حکایت از دلی دیوانه دارد

۳۹

دوبیتی‌های
سرگشتگی

۳۶ یادبود

قاصدی سویت فرستادم سفر،
تا دهد از مرگ دلدارت خبر
همرهش یاس سپیدی داده‌ام؛
وقت تنهایی به آن زیبا نگر

۴۰

دوبیتی‌های
سرگشتگی

۳۷ تبسم

هر از گاهی به دلدارت نظر کن
ز جا برخیز و همراهش سفر کن
تبسم کن به روی نسترن‌ها،
ز دیدار جدایی‌ها حذر کن

۴۱

دوبیتی‌های
سرگشتگی

۳۹ عاشق کش

دلا! از دست چشمانت به تنگم
همیشه با دلم سرگرم جنگم
نگاهی هر چقدر اندک به من کن،
تو ای عاشق کش خوش آب و رنگم

۳۸ سرود عشق

بیا با من که با هم زنده باشیم
همیشه تا ابد پاینده باشیم
مثال شاپرک بر روی گل‌ها...
سرود عشق را خواننده باشیم

۴۱ دلی دارم

دلی دارم پر از غوغا به سینه،
ز دست یار محبوبش هزینه
به دنبال نگاهب خشک و خالی،
همیشه پشت چشمانم کمینه

۴۰ مهرو

الا ای ساقی زیبا و مهرو!
نگارینا، به هم پیچیده گیسو؛
به فکر جام لبریز از شرابم
سبویت را بیاور بهر این سو

۴۳ سحرگه

سحرگه با خیالت شاد بودم
به یاد لحظه‌ی میعاد بودم
سبک‌بال و جوان‌دل با توهم...
سوار شاپرک در باد بودم

۴۲ بوسه

بده یک بوسه از کنج لبانت
دوتا دیگر ز چشم و بازوانت
شوم با بوسه‌های مست و مدهوش
دهم عشق جوانی را نشانت

۴۴ عکس

خوشا ای دل نگه کردن به مهتاب
به عکس تو درون ماه و یک قاب
به وقت شب، به زیر سقف گیتی؛
خمار از بوی شب با چشم بی تاب



Romance Couplet

Amir Ghaffarbaigy